

کار و کارگر در ایران باستان

بر مبنای الواح خزانه تخت جمشید

شادروان دکتر ایرج وامقی

منتسب به جماعات آزاد و سلحشور پارس بودند - یعنی اعضای *kāra* - ولی با این حال شاه از ایشان در سراسر سال به عنوان مزدور یا برده، بهره می‌کشید.» (ص ۴۰۰) و جای دیگر: «در شرایط و اوضاع جامعه برده‌داری، چنین استثمار بسیط و عمیقی فقط از طریق اعمال جبر و زور و اجبار اقتصادی ممکن‌الحصول بود.» (ص ۴۰۲) اینکه نویسنده، چنین استنباطی را از روی چه قرآنی

کرده است و مستند او در این اظهار نظرهای صریح چه بوده، بر ما معلوم نیست مگر آنکه فکر کنیم آقای تیورین مدارکی در اختیار داشته که ما از آن بی‌اطلاعیم. آقای دیاکونوف، در صفحات مختلف به ساختمان جامعه ایرانی کهن، چه در اوستا، چه در گاتها و چه در اوستای متأخر اشاره می‌کند، یعنی *dāmāna* (اوستای متأخر *nmāna*) و *vis* (= ده) و *soithra* (= روستا، قصبه)، اوستای متأخر - *zantu* = زند - قبیله و *dahyu*

= (کشور) و نیز متذکر می‌گردد که واژه فارسی باستان *maniya* از ریشه همان واژه *nmāna* است و آقای تیورین نیز تأکید می‌کند که این واژه به معنی اهل خانه و متعلقان و وابستگان به خانه و خانواده است. منظور ما این است که اگر مطابق نظر آقای دیاکونوف

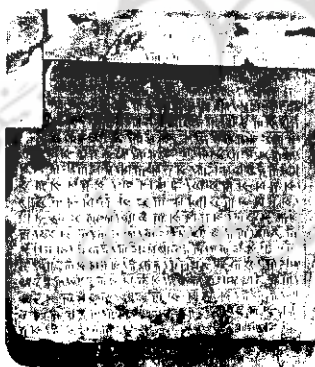
واژه کورتش را ترجمه یا معادل واژه *manya* بدانیم، نیز معنی برده یا حتی بیگار (یا به قول مترجم، بیغارا) از آن بیرون آوردن، بسیار مشکل است، اما چنان که گفتیم، آن را به راحتی می‌توان «کارگر» ترجمه کرد؛ به همان صورت

کارگرانی که در ساختمان تخت جمشید یا کاخ «پارسه» شرکت داشته‌اند، در متن‌های ایلامی خزانه، معمولاً با عنوان «کورتش *kūrtas*» خوانده شده‌اند. کامرون، این واژه را به درستی با واژه *karta* در فارسی باستان مربوط می‌داند که قاعدتاً باید از ریشه *kar*، به معنی کار کردن باشد (نگاه بارتولومه ص ۴۴۴، رایخلت، ص ۲۲۵، نیبرگ، صص ۱۱۲ و ۱۱۴).

اما دیاکونوف، نویسنده کتاب تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۲۹) آورده است که در کتیبه بهیستون، این واژه ترجمه ایلامی لغت پارسی باستانی: *maniya* می‌باشد. همو، سپس از و. آ. تیورین نقل می‌کند که «کورتش‌ها ظاهراً نیروی کارگری خانواده‌های کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند تشکیل

می‌دادند. اگر خود رئیس خانواده کورتش نمی‌شد، مانیام او یعنی اهل خانه او و اعضای خانواده‌اش اغلب اقتصاداً کورتش می‌شدند....» در جای دیگر همین کتاب می‌خوانیم: «کورتش‌ها، اعضای خانواده‌های

۱- در تمام این کتاب، همه جا «بیستون» به صورت «بهیستون» آورده شده است. بر بنده معلوم نیست که این کار دیاکونوف است یا کشاورز؟ باید گفت اگر دیاکونوف این نام را آنچنان آورده بوده است، مترجم باید شکل صحیح آنرا نقل می‌کرد. شکل باستانی این نام باید *bagistān* باشد. بیستان و بیستون، دگرگونی آن است. معلوم نیست این «ه» از کجا آمده است؟



همان گونه که در واژه: *dasta.karta* دیدیم که صورت فارسی آن تا کنون باقی است، در فهرست شادروان مفخم پایان (نامهای شهرها و آبادی‌ها ایران) ۲۴ دستگرد و ۲۲ دستجرد، در میان ده‌های کنونی ایران موجود است. مقصود از این طول و تفصیل این است که ممکن نیست با این همه شواهد و مدارک بتوان «کورتش» را معادل «برده» به حساب آورده و از آن نتایج «سیاسی» گرفت. اما دیاکونوف، نظر گرشویچ را نیز مطرح می‌کند. نظر گرشویچ این است که آنچه کامرون در باب اشتقاق کورتش از *karta* آورده درست نیست. دیاکونوف می‌نویسد: « [گرشویچ] به نحوی مستدل ثابت می‌کند که این کلمه از واژه فارسی باستانی *grda* و اوستائی *dəməna*، به معنی خانه مشتق شده است که کاملاً با *māniya* مشتق از *mana*، به معنی خانه منطبق است.» (ص ۲۲۰) «گرشویچ، گفته بیلی را شاهد آورده، خاطر نشان می‌سازد که در زبان تُخاری، کلمه *māniy* (حالت اضافه جمع) یا بردگان، از زبان ایرانی به وام گرفته شده است اصطلاح مانیا و کورتش را با واژه یونانی *oiketos* (در کتاب کنت: *oikos* = خانه) یعنی برده خانگی مطابق می‌داند.» (ص ۲۲۰)

دیاکونوف، سپس بار دیگر عقیده و.ا. تیورین را مطرح می‌کند که «به کار و داشتن کورتش به نفع پادشاه مبتنی بر رسم بیغار جماعت ده‌کده بوده است.» (همان‌جا)

1-Perspolis Treasury
Tablets

که کامرون هم آن را *workman* ترجمه کرده است. در ساختمان جامعه‌ای که گفتیم، و دیاکونوف هم بدان اشاره کرده است، کوچک‌ترین واحد اجتماعی همان *nmana* است (یا *dəməna*) که بی‌تردید، به معنای خانواده است و باز نمی‌توان تردید داشت که واژه پارسی باستان *māniya* معادل است با همین واژه، یا به هر حال مشتق از آن و به معنی اهل خانه. اما واژه کورتش *kūrtaš* آقای کامرون در کتاب خود «الواح خزانه تخت جمشید»، موارد متعددی را خاطر نشان می‌سازد که در واژه‌های دخیل از فارسی باستان در متن‌های ایلامی، مصوت 'a' فارسی باستان در ایلامی به 'u' تبدیل شده است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

ایلامی	فارسی باستان
Haum	من بوده <i>āham</i>
hatur	آتش <i>ātar</i>
Kur.šā.um	واحد پول <i>karsa</i>
Kur.si.ik.kas	کشتکار <i>karsika</i>
Kur.rās	پیشوند <i>kara</i>
nu.ma.u.maš	نهم <i>navama</i>

نمونه‌های دیگری هم هست. طبق این قاعده، واژه کورتش در فارسی باستان باید *karta* باشد که آقای کامرون هم، به همان نتیجه رسیده است. چنان که گفتیم، این واژه در فارسی باستان از ریشه *kar* است و به همان صورت: *karta* در ترکیب *karta*

dasta- (فارسی: دستگرد، دستجرد) انگیا: کنت، ص ۱۷۹) و همچنین به صورت *kara*: به معنی: کننده و سازنده در ترکیبات متعدد آمده است (نگا: کنت، واژنامه ذیل: *kara*) و از همین ریشه در اوستا و پهلوی (ساسانی و اشکانی) واژه‌های متعددی آمده است و نیز در فارسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات زبان و ادبیات فارسی

در حالی که در اسناد منتشر شده از الواح خزانه تخت جمشید، از بیگار گرفتن جماعت، مطلقاً اثری دیده نمی‌شود و تا آنجا که سابقه بیگاری-یا به گفته مترجم، بیگار- نشان می‌دهد، فرد یا افرادی که به بیگاری گرفته می‌شده‌اند، مزد دریافت نمی‌کرده‌اند، به علاوه حتی ممکن بوده است غذای روزانه آنان نیز به عهده خودشان باشد. در حالی که کورتش‌ها مزد می‌گرفته‌اند و پس از این خواهیم دید که حتی تحقیقات همین محققان نشان می‌دهد که از تمام حقوق اجتماعی نیز بهره‌مند بوده‌اند.

پیش از آنکه موضوع را از جهت‌های دیگر مورد بررسی قرار دهیم باید گفت: برابر آنچه در بالا ذکر شد، از نظر فقه اللغه و ریشه‌شناسی واژه نیز، هیچ نکته‌ای که دلالت بر برده بودن یا معنی برده داشتن «کورتش» کند وجود ندارد. اما به عکس آن، یعنی اینکه کورتش‌ها کارگران مزدور، دارای حقوق فردی و اجتماعی بوده و حتی می‌توانسته‌اند هر موقع که بخواهند کار خود را ترک کنند، وجود دارد.

در کودتای «بردیه - گنومات» نیز چنان که داریوش در کتیبه بیستون آورده است، او، آنچه را کودتا کننده از مردم گرفته، به آنها پس داده است. ترجمه نوشته بیستون را در این باب می‌آوریم اما واژه‌های مورد بحث را عیناً نقل می‌کنیم:

«داریوش شاه گوید. شاهی را که از تخمه ما برده شده بود، آن را من، برپا کردم. من آنها را بر جای، استوار کردم. چنان که پیش بود، آنچنان کردم. پرستشگاه‌هایی که گنومات مغ ویران کرد، من، آباد کردم. چهارپایان (abicaris یا چراگاه؟) مردم (kāra) و رمه (gaitha)** و ... (māniya) و خاندان vithbis*** که گنومات مغ از آنها گرفت، من برای مردم (kāra) به جای خود استوار کردم. پارس و ماد و دیگر کشورها»

سپس دیاکونوف با اشاره به این واژه‌ها می‌گوید: «این اصطلاح، یعنی māniya، مدتها مورد بحث مفسران بود، گرچه تقریباً همه متفق بودند که معنی abicaris مرتع است و gaitha اموال، دام می‌باشد.»

اما بعد، برای māniya دو تفسیر پیدا می‌شود. یکی از آقای تیورین و دیگری از آقای گرشویچ. به این تفصیل توجه فرمائید:

«هر دو تفسیر در این نکته متفقند که در اسناد اقتصادی مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد که در استخر یافت شده، کلمه کورتش بسیار تکرار شده است.^۲ در کتیبه بهیستون (مقصود بیستون است) این واژه ترجمه عیلامی لغت پارسی باستانی مانی māniya می‌باشد» (ص ۲۲۹)

از قوای عبارت چنین استنباط می‌شود که کتیبه فارسی باستان بیستون ترجمه از متن ایلامی است که در ایلامی کورتش بوده و در فارسی به جای آن māniya را

هیچ نکته‌ای که دلالت بر برده بودن یا معنی برده داشتن «کورتش» کند وجود ندارد. اما به عکس آن، یعنی اینکه کورتش‌ها کارگران مزدور، دارای حقوق فردی و اجتماعی بوده و حتی می‌توانسته‌اند هر موقع که بخواهند کار خود را ترک کنند، وجود دارد.

آورده‌اند. در حالی که چنین چیزی مطلقاً نادرست است. نه تنها - نیازی به آوردن دلیل نیست - متن فارسی اصلی، و دو متن دیگر ترجمه است، بلکه در متن ایلامی در این قسمت واژه کورتش به کار نرفته که māniya را برابر آن در فارسی آورده باشند. از این گذشته، ترجمه ایلامی یا اکدی کتیبه به هیچ وجه ترجمه واژه به واژه در مفهوم امروزی نیست که بتوان در برابر هر واژه معادل ترجمه شده‌اش را یافت. برای مثال، باید گفت در ترجمه‌های این کتیبه، گاه از تعداد کشته شدگان و اسیران در جنگ‌ها هم سخن رفته است که در متن فارسی آن، وجود ندارد. به هر حال، به هیچ وجه معلوم نیست بر اساس کدام منطق لغوی، حتی جامعه‌شناسی می‌توان واژه‌ای را که به روشنی کامل به mān = خانه و خانمان مربوط است - یعنی māniya - کورتش معنی کرد و آنگاه کورتش را که جز «کارگر» هیچ معنای دیگری را نمی‌توان بدان منتسب کرد، چگونه می‌توان «برده» ترجمه نمود؟ آقای تیورین سپس عقیده‌ای را بیان می‌دارد که نمی‌توان دانست - و آقای دیاکونوف هم چیزی نمی‌گوید که منبع اطلاعاتی او چه بوده است. او می‌گوید (نقل از تاریخ ماد - دیاکونوف): «کورتش‌ها... ظاهراً کارگری خانواده‌های کشاورزان و شبنانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند (یک توضیح کوتاه: وسایل تولید کشاورزان معلوم است، ولی وسایل تولید شبنان چه بوده است؟) و در جماعت خود ویثاپتی visapaity یا سهم زمین داشتند تشکیل می‌دادند.» (ص ۲۲۹) چنین نظری که قید ظاهراً را نیز به همراه دارد، دقیقاً باید «خبر» دانسته شود نه «نظر». ماخذ و منبع این «خبر» چیست؟ چه سندی چنین آگاهی بسیار مهم را به آقای تیورین داده است؟ اگر این «خبر» را

۱- نگا: ایرج وامقی. رویدادهای کتیبه بیستون. مجله باستان شناسی و تاریخ، مرکز نشر دانشگاهی، شماره اول - سال دوم. در آن مقاله نیز من قیام گنومات را به همین صورت نامیده‌ام و توضیح داده‌ام که این داریوش است که می‌گوید گنومات، در اینجا باید اضافه کنم که بطور قطع، آنچه داریوش آورده درست است. می‌دانم شخص دیگری نیز وه یزادات - در پارس قیام کرد و مدعی بردیا بودن شد.

۲- عجیب است که دیاکونوف این اسناد را یافت شده در استخر گفته است. این اسناد همین الواح خزانه هستند و در تخت جمشید یافت شده‌اند، از قرن ششم (پ.م) به این سو نه قرن پنجم!

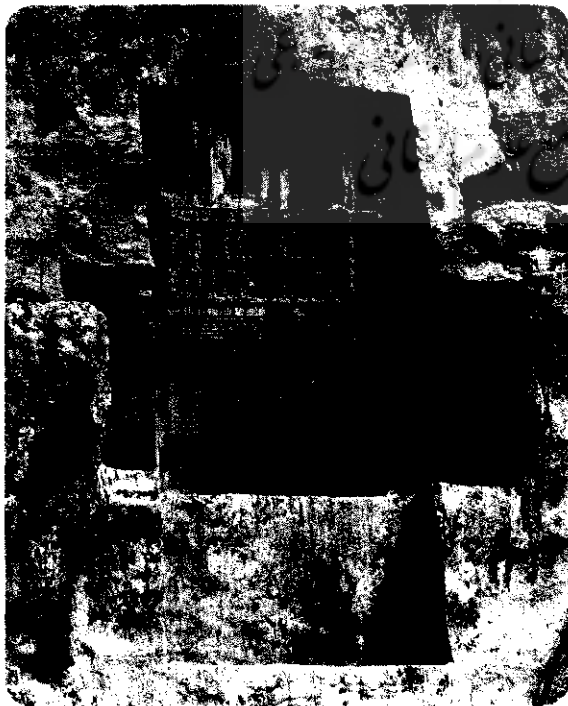
*Soeora **Gaioa ***Viobis

پرداخته «برده داری» بررسی و توجیه می‌نمایند. گو اینکه نویسنده اخیر از مصر و بابل و سایر کشورهای پیش از هخامنشیان نیز برای به کرسی نشاندن نظر خویش کمک می‌گیرد. ولی اینها به بحث ما مربوط نمی‌شود.

هر دو نفر، فرض اصلی را بر «برده داری» بودن نظام سیاسی - اجتماعی هخامنشی می‌گذارند و آنگاه تمام یافته‌های تاریخی را در این قالب می‌ریزند و کسری‌ها و کاستی‌های آنرا با ملاط‌های مختلف پر می‌کنند و تناقض‌های موجود را بدین طریق توجیه می‌نمایند.

وقتی سخن از بردگی می‌رود - و نه داشتن کلفت و نوکر و حتی کنیز و غلام زرخرد خانگی - همه می‌دانند که مقصود از آن بهره‌کشی اقتصادی از انسانهایی است که در چنگال برده‌داران، دقیقاً همچون حیوان، جزئی از مایملک «مالک» به شمار می‌روند و رفتار با آنان نظیر رفتار با حیوان است. صاحب هیچ گونه حقی از حقوق اجتماعی نیستند و این ضرب المثل عربی در حق آنها کاملاً صادق است که «العبد و ما فی یده کان لمولاه» در مزارع و معادن و کارگاه‌ها، تا حد توان از آنها کار کشیده می‌شود و فجیع‌ترین نمونه «استثمار» انسان از انسان می‌باشد. این نکات را هرکس که با نظام برده‌داری اقتصادی یعنی همان که «سرواژه» یا «اسکلاواژ» گفته می‌شود، آشنایی داشته باشد می‌داند. اکنون توجه کنید که آیا آنچه در زیر از آقای داندامایف می‌خوانیم، با دانسته‌های علمی در این باره قابل تطبیق هست یا نه:

«در دوران هخامنشی بردگان می‌توانستند مانند مردم آزاد داری خود را اداره کنند» (ص ۲۶) که نفس این مطلب که برده «داری خود» داشته باشد، نفی وجود بردگی است.



«نظر» هم بدانیم، باید گفت این محقق، بر چه اساس چنین استنباط دقیقی کرده؟ که پس از آن هم مدعی است: «اگر خود رئیس خانواده کورتش نمی‌شد، مانیام maniyam او ... یعنی «اهل خانه» او یا اعضای خانواده‌اش، اغلب اقتصاداً کورتش می‌شدند...» (ص ۲۲۹) همین محقق، در جای دیگر، کورتش را بیگار (بیگار) معرفی می‌کند و می‌گوید: «به کار واداشتن کورتش به نفع پادشاه مبتنی بر رسم بیگار جماعت دهکده بوده است». (ص ۲۳۰) و سپس: «این کارگران بیگارکش را ممکن بود با واژه مشترک māniya (اهل خانه) اعضای خانواده بخوانند.»

درباره کتاب تاریخ ماد دیاکونوف و نظریه‌های این نویسنده، سالها پیش از این، شادروان دکتر محمد علی خنجی، مقاله‌ای ممتنع در مجله راهنمای کتاب نوشته و طی آن نقدهای اساسی و منطقی بر آن وارد آورده است. آن مقاله، با همه کوتاهی و اختصار که در خور درج در یک مجله بود، با چنان استقبالی روبرو شد که دستکم پنج بار توسط ناشران مختلف و با قطع‌های مختلف تجدید چاپ گردید. در اینجا، ما تنها به یک نکته لغوی در این باب اکتفا کردیم و خوانندگان گرامی را به خواندن اصل مقاله و توجه دقیقی به مسائل مطروحه در آن توصیه می‌کنیم. شایسته ذکر است که پس از انتشار آن مقاله، شخصی با نام مستعار «اسحق» در مجله «نگین» - به مدیریت آقای محمود عنایت - طی مقاله‌ای پاسخی به شادروان خنجی داد. ولی پاسخ دکتر خنجی را مجله نگین - به هر دلیل چاپ نکرد. هر دوی این مقالات، همراه چند مقاله کوتاه دیگر در همین زمینه، پس از انقلاب، توسط کتاب فروشی طهوری به طبع رسید.

باری، در اینجا، نوشته یکی دیگر از محققان شوروی (سابق) - یعنی آقای «م.ا. داندامایف» را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این نوشته، به صورت کتابی کوچک در سال ۱۳۵۸ در تهران به چاپ رسیده است با عنوان «تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان» (ترجمه میرکمال نبی پور - نشر گستره).

ناشر محترم، در مقدمه‌ای بسیار کوتاه و فشرده درباره این مقاله چنین می‌نویسد: «این اثر، در کنار تاریخ ماد از دیاکونوف و درباره تاریخ ماد نوشته محمد علی خنجی می‌تواند مجموعه‌ای را در زمینه تاریخ ماد و هخامنشی فراهم آورد.» این نظر ناشر، فی نفسه درست است. اما متأسفانه مشخصات مقاله دکتر خنجی داده نشده و خواننده در صورت تمایل به استفاده از آن نمی‌داند به کجا مراجعه نماید. از آن گذشته، بین نوشته‌های آقای دیاکونوف و داندامایف تفاوتی مگر در اندازه‌ها نیست. چه هر دو یک مسیر را در مسئله اصلی دنبال می‌کنند و بنا را بر «مرغ یک پا دارد» گذاشته و همه اقتصاد و سیاست روزگار هخامنشیان را در یک قالب از پیش

برده داری تغییراتی اساسی یافت... سازمان برده داری شروع به از بین رفتن کرد.» (ص ۲۶) و با این حال تمام «ساتراپ‌ها» و «بزرگان» و «اشراف» برده شاه شدند؟! به تناقض خوانی ادامه می‌دهیم:

«در دوره هخامنشی، تعداد نسبتاً زیادی برده، که دارای خانواده، زمین و خانه و اموال منقول بودند وجود داشتند.» (ص ۲۷) نمی‌دانیم «ساتراپ‌ها» و «اشراف» و «بزرگان» نیز جزء این «تعداد نسبتاً زیاد» منظور شده‌اند یا نه. به هر حال موضوع را پی می‌گیریم: «حتی گاهی پیش می‌آمد که این چنین بردگان خود بردگان دیگری خریداری یا مردم آزاد را استخدام می‌کردند تا از کار آنها در املاک خود استفاده کنند.» (همان جا)

آیا تا کنون، در جایی برده‌ای با چنین اوصاف و حتی دارای «املاک» شنیده یا دیده شده است؟ چگونه آقای داندامایف توانسته و به خود اجازه داده است چنین کسانی را برده بنامد؟ این چنین چیزی خدا هم نیافرید. اگر در عبارت‌های نقل شده در بالا، به جای واژه «برده» واژه دیگری چون «زمین‌دار» بگذاریم، از نظر حقوق اجتماعی چه چیزی عوض می‌شود؟ از سوی دیگر، چنین کسی که دارای این همه امتیازات حقوقی و اجتماعی است که می‌تواند خود «برده» بخرد یا فرد «آزادی» را برای کار در «املاک» خود استخدام کند و از او بهره‌کشی نماید، خود برده چه کسی بوده یا می‌توانسته باشد؟ تا پایان، تناقض گوئی ادامه دارد:

«برده در معامله با شخص دیگری مجاز بود که فقط دارائی خود را به گرو بگذارد نه شخص خود را. قانون (کدام قانون؟) به صاحبان برده اختیار داده بود که دارائی

ادامه می‌دهیم: «آنها می‌توانستند به گرو بگذارند یا بگیرند و اموال غیر منقول را به رهن بدهند» (همان جا) معلوم نیست، غیربردگان، یعنی آزادان، در این مورد دارای چه حقی یا حقوقی بیش از این «بردگان» بوده‌اند و در این صورت چرا چنین «آزادانی» را آقای داندامایف «برده» نامیده است؟

«بردگان نه تنها حق داشتند در زندگی اقتصادی کشور سهم داشته باشند، بلکه می‌توانستند صاحب مهر (امضا) شخصی باشند» (ص ۲۷) «در زندگی حقوقی، بردگان می‌توانستند مانند مردم عادی عمل کنند... این طور استنباط می‌شود که در مورد حفظ منافع میان بردگان و مردم آزاد، هیچ گونه تفاوتی وجود نداشته است» (همان جا)

در این صورت، تردیدی نیست که سرو کار ما با مردمی است آزاد که آقای داندامایف، بدون دلیل و مدرک و به دلخواه، نام آنها را برده گذاشته است. وقتی می‌نویسد «تمام رعایا، اشراف و بزرگان (مثل ساتراپ‌ها) برده فرمانروا محسوب می‌شدند» (ص ۲۸) معلوم نیست از نظر او بردگی یعنی چه؟ به نظر وی رابطه فرزند با پدر، رابطه برده با برده دار است. توجه بفرمائید: «تمام روسای خانواده‌های پدرشاهی در مقابل اعضای خانواده خود اصولاً مقام صاحب برده را داشتند.» (ص ۲۹)

جای دیگر می‌خوانیم (درباره اسیران جنگی) «اینها مستقلاً به کار می‌پرداختند و به شاهنشاه مالیات می‌دادند» (ص ۳۲) تناقض گوئی ادامه دارد: «درست قبل از بنیاد گذاری دولت هخامنشی، همچنین در دوران هخامنشیان، در بعضی از کشور[های تحت تسلط ایشان]



مضارع و ماضی فعل بستن است. در کتیبه بیستون، داریوش همه سرداران خود را که برای فرونشاندن آتش طغیان مخالفان خود، به اطراف و اکناف کشور پهناور کوروش می‌فرستد، با ترکیب *manā bandaka* یاد می‌کند. آیا معقول است - با توجه به آنچه تاکنون گفته شد - همه سردارانی را که در پادشاهی داریوش و تثبیت قدرت او نقش اصلی و اساسی به عهده داشته‌اند، برده داریوش بشناسیم؟ در میان این سرداران، دو تن هستند که حتی در به تخت نشستن او سهم بسزایی دارند. «ویندفرنه» و «ودیرنه» دو تن از دستیاران داریوشند که با او، پس از مرگ کمبوجیه راه مادر را در پیش گرفتند و به سرعت خود را به «گنومات» در *sakyāuvati* (سکاوند یا اسحق وند کنونی، نزدیک هرسین) رساندند و او را به قتل آوردند. آیا چنین کسانی که داریوش آنها را *manā bandaka* می‌خواند، به راستی برده او بوده‌اند؟! پیداست که چنین

تصویری دور از ذهن و به کلی باطل است. نکته اینجاست که ما، تا به امروز این واژه را به صورت صفت مفعولی در فارسی دری که از ماده ماضی ساخته می‌شود، یعنی «بسته» و در معنی کسی که با شخصی پیوند و پیوستگی دارد، به کار می‌بریم. چه خانوادگی و چه غیر خانوادگی)

اگر این پیوند، پیوند خویشی و خانوادگی نباشد، با پیشوند «وا» یعنی وابسته و در جمع: وابستگان - و اگر پیوند خویشی و خانوادگی باشد، بدون پیشوند و در شکل و معنی اخیر، معمولاً به حالت جمع - بستگان - به این ترتیب که «بستگان» در معنای افراد خانواده و خاندان - چه سببی و چه نسبی - مورد استعمال دارد و «وابستگان» و «وابسته» در مورد کسانی که به شخص و زندگی او مربوط و نزدیکند ولی از اعضای خانواده محسوب نمی‌شوند، به کار می‌رود. لازم به گفتن است که واژه‌های پیوند و پیوسته نیز - که هر یک دو جزء دارد جزء دوم آنها همین واژه‌های «بند» و «بست» است و در شاهنامه فردوسی به‌طور مکرر، در مورد اعضای خانواده به کار رفته است: «ز پیوسته،

برده را ضبط کنند. بنابراین حتی بردگانی که وسیله کافی در اختیار داشتند، نیز نمی‌توانستند آزادی خود را بازخرید کنند، زیرا تمام دارائی آنها به هر حال متعلق به صاحبان آنان محسوب می‌شد. (ص ۲۷) و ما در چند سطر پیش، از همین نوشته داندامایف نقل کردیم که «بردگان از تمام حقوق اجتماعی بهره مند بودند»!!

نویسنده، در جای دیگر مقاله خود از سیستم برده‌داری پادشاهی صحبت می‌کند و می‌گوید که پارسیان از زمان تشکیل دولت خود فقط این «سیستم» را می‌شناختند و می‌افزاید که کار بردگان هنوز اهمیت جدی اقتصادی پیدا نکرده بود. گرچه، ما هنوز نمی‌دانیم «روش» برده‌داری پادشاهی که معلوم نیست آقای داندامایف از کجا کشف کرده‌اند چگونه روشی بوده است، اما باید گفت، اگر این نوع برده‌داری اهمیت اقتصادی جدی نداشته، ناچار نوعی خدمت خانگی بوده، یعنی کارگرانی که در خانه‌ها یا مزارع یا ساختمان‌ها یا کارگاه‌های تولیدی کار می‌کرده و مزد می‌گرفته‌اند، و این را عنوان بردگی دادن، با هیچ یک از موازین علمی «سرواژ» و «اسکلاواژ» قابل تطبیق نیست و درست از همین جاست که آقایان دیاکونوف و داندامایف، کارگران پارسه را که بیش از سی هزار لوح، صورت دستمزد آنها را در برابر دیدگان دانشمندان گسترده است. برده می‌نامند. و از این هم می‌گذرند و «تمامی رعایا، اشراف، بزرگان امثال ساتراپ‌ها) را برده فرمانروا» محسوب می‌دارند. به تکرار می‌خوانیم: «در ایران، تمام روسای خانواده‌های پادشاهی در مقابل اعضای خانواده خود اصولاً مقام صاحب برده را داشتند» (ص ۲۹) در این صورت به راحتی تمام می‌توانستند ادعا کنند که مردم سرتاسر امپراتوری وسیع هخامنشیان برده پادشاه بوده‌اند و دیگر برای نشان دادن نظام و ساختار برده‌داری، نیازی به احتجاج و آوردن دلیل و برهان و سند و مدرک وجود ندارد.

شادروان دکتر محمد علی خنجی در مقاله سابق الذکر، به روشنی نشان داد که این برداشت‌ها و این نوع استنباط‌ها تا چه اندازه از تحقیق تاریخی دور و به مسائل سیاسی این محققان نزدیک و مربوط است و ما در اینجا چیزی بر آن نمی‌افزاییم. اما ناچاریم، درباره معنی یک واژه دیگر، درست بررسی و موشکافی کنیم که آن واژه نیز خود بهانه‌ای شده است برای گرفتن چنان نتیجه‌هایی، این واژه در کتیبه بیستون چندین بار به کار رفته و داریوش سرداران خود را با آن واژه معرفی کرده است: *bandaka*. این واژه را معمولاً به معنی برده گرفته‌اند. اما ببینیم آیا این واژه تحمل بار چنان معنایی را دارد؟ این واژه در اوستا نیز چندین بار به کار رفته (نگا: بارتولومه، ص ۹۲۶ و نیز صفت *basta*، از همان کلمه ص ۹۵۲، نیز نگا: پورداود - *یشتهای اوستا*، ج ۱ - در واسپ یش، بند ۱۸) ماضی این واژه *basta* است. در فارسی نیز، بندوبست، ماده‌های



پیشم نبود کسی». به نظر می‌رسد که مقصود داریوش نیز از بکار بردن آن واژه، همین معنی بوده است. در غیر این صورت، باید قول این محققان را که قائل به وجود و حضور مردمان آزاد، یعنی غیر برده - هم در میان ایرانیان بوده‌اند، نادرست بشماریم و چنان که پیش از این گفتیم، تمامی مردم امپراتوری را - چه ایرانی و پارسی و غیرایرانی - برده به شمار آوریم.

جالب این است که آقای دیاکونوف نیز، که جامعه‌های هخامنشی را برده داری می‌داند، متوجه این معنی شده که «بندک» bandak، معنی کلی دیگری نیز دارد: «که مطابق است با دولوس dolus یونانی و شخصی را که تابع و وابسته دیگری باشد نیز می‌رساند و از آن جمله، داریوش در کتیبه بهیستون، ساتراپ‌های خود را چنین تعریف می‌کند.»^۱

(تاریخ ماد، ص ۴۰۴)

اما در اینجا، آقای دیاکونوف واژه دیگری را به میدان می‌کشد تا نظر خود را به اثبات رساند، و آن «مریکه»: marika است این واژه که به گفته او معنی خاصی دارد، در یادداشت‌های کتاب، به: تبعه، مطیع، متبوع برگردانده شده (ص ۷۲۵) یعنی آنهم چیزی است مانند برده و بنده، اما ببینیم این واژه در چه جاهایی به کار رفته و چگونه می‌توان چنین معنایی را از آن دریافت کرد.

واژه marika در نوشته‌های فارسی باستان - کتیبه‌های هخامنشی موجود - سه بار به کار رفته و آن هر سه بار نیز در یک کتیبه، یعنی کتیبه‌ای که بر فراز آرامگاه داریوش در نقش رستم نوشته شده است و هر سه بار هم در حالت منادا^۲ و در هر سه مورد خطاب داریوش است و در واقع شاه برای پس از مرگ خود او را یعنی marika را اندرز می‌دهد. ما در اینجا ترجمه یکی از آن سه مورد - مورد اول - را می‌آوریم. بدون آنکه واژه marika را ترجمه کنیم. اما پیش از آن متذکر می‌شویم که در این کتیبه، داریوش، تنها از خود سخن می‌گوید و اگر می‌شد که همه کتیبه را در این مقاله نقل کنیم، موضوع را می‌شد روشن‌تر بررسی و بیان کرد. بطور خلاصه باید گفت که از بند دوم کتیبه تا پایان بند دهم، داریوش، خود را به خوانندگان کتیبه می‌شناساند و می‌گوید که راستی دوست است: بدی را دوست ندارد: زورگو و فریبکار نیست؛ در حالت خشم تصمیم نمی‌گیرد؛ حاکم بر نفس خود است؛ نیکان و بدان را در خور آنها پاداش و پادافره می‌دهد؛ دهن بین نیست؛ در نبرد جنگجوی خوبی است؛ در سواری و تیراندازی مهارت دارد؛ نیزه‌انداز چیره دستی است؛ و تمام این هنرها را به خواست «اهورامزدا» دارد و پس از این سخنان می‌آورد:

«ای [marika]، تو نیک بشناس که من چگونه مردمی (= انسانی) هستم و چگونه است هنرهایم و چگونه است برتری‌هایم [نسبت به دیگران]. مگذار ترا دروغ نماید

آنچه [ازمن] به گوش شنیدی، آنچه شنیدی انجام بده که ترا دستور داده شد.» (کتیبه نقش رستم، بند ۱)

آقای کنت، در کتاب خود، این واژه marika را چنین معنی کرده است: «شخصی از طبقات پایین، نوکر، برده» حالا کدام یک از این واژه‌ها را می‌توان در متن فوق به جای marika قرارداد؟! آیا داریوش همه آن هنرها را در پنجاه سطر برای نوکرها و برده‌ها برشمرده است؟ اگر این واژه را، تبعه و در جمع «اتباع» هم ترجمه می‌کردند، مسئله‌ای نبود. اما آن را به مفهوم «پست و بی‌مقدار و کسی که کارهای پست را انجام می‌دهد» گرفتن، شیوه علمی نیست. معلوم نمی‌کنند که چگونه است که داریوش از میان آن همه مردم امپراتوری فقط اشخاص پست را مورد خطاب قرار داده و از آنها خواسته است که حرفهایش را دروغ نپندارند و برتری‌هایش را بشناسد. برای این توجیه هیچ گونه منطق لغوی وجود ندارد و البته از دیدگاه اجتماعی نیز هیچ منطقی آنرا توجیه نمی‌نماید. چرا که وقتی همه برده و بنده باشند، پس برده داران کجا هستند؟ مگر می‌شود برده بدون برده دار را پذیرفت؟

لازم است گفته شود در نقش رستم، کتیبه دیگری از داریوش وجود دارد (در کتاب کنت با علامت Dna) در آن کتیبه که به طور قطع مقدم بر Dna است. داریوش از کشورهای که بر آنها فرمان رانده است سخن می‌گوید و اینکه «اهورامزدا» او را برای برطرف کردن آشفتگی این سرزمین‌ها شاه کرده است و بدون اینکه مخاطب معلومی داشته باشد می‌گوید: «اگر ببیندیشی که چند بود آن کشورها که داریوش شاه داشت، به این پیکرها که تخت [مرا] می‌برند بنگر» و همی این توفیق‌ها را از «خواست اهورامزدا» می‌داند. این کتیبه دارای شصت سطر است و از سطر پنجاه و شش به بعد - یعنی در بند پایانی خطاب می‌کند که:

«[ای] martiya. فرمان اهورامزدا ترا زشت ننماید.»^۳

۱- باید گفت که در کتیبه بهیستون، داریوش سرداران خود را چنین وصف کرده نه ساتراپها - یعنی خشترپاون، شهریان‌ها را.

۲- در کتاب: R.G.Kent به نام Old Persian Grammer این کتیبه با علامت DNB مشخص شده است.

۳- طبیعی است که من فقط ناقل این گفته‌ها هستم!

۴- واژه‌ای که به «زشت» برگردانیم در متن کتیبه Gasta است و با همین تلفظ در اوستا، که در پهلوی و فارسی نیز با املائی gast (گست) باقی است و به معنی زشت، بد، نفرت انگیز (واژه کندهم از آن است)

ترا جانی است پس عالی و نورانی

چو بیرون رفتی از جانی بدین کستی

(ناصر خسرو)

اگر بر چرخ با این عادت کست

شوی، کردد ستاره با تو هم پست

(فخرالدین اسعد گرکانی)

آنکه معنی برده و غلام بدهد، به معنی لوازم خانه یا بطور کلی دارایی و مال و منال است. اگر گنومات خانه‌های مردم را گرفته بود، ناچار لوازم خانه را نیز متصرف شده بوده است. اموال و دارایی اشخاص را هم متصرف شده بوده است.

در سال ۱۳۱۹، به هنگام خاکبرداری از تخت جمشید در قسمتی که در میان دو کاخ اپدانه (داریوش) و صدستون (خشایارشا) قرار دارد - سردری پیدا شد که آن را تیغه کرده بودند. با برداشتن تیغه، تعداد فراوانی لوحه‌های گلی کوچک، به خط میخی پیدا گردید که بعدها معلوم شد خط و زبان آنها ایلامی است. این الواح بنا به شهادت مرحوم مصطفوی که خود در زمان شمارش آنها حضور داشته، از سی هزار متجاوز بوده است.

دو سال پس از آن، بنا به درخواست موسسه شرقی دانشگاه شیکاگو - که متصدی حفاریهای تخت جمشید بود - و موافقت دولت وقت ایران، این الواح در ۵۰ صندوق بسته‌بندی و به رسم امانت به آمریکا فرستاده شده که در آنجا تمیز و سپس خوانده شود. نمی‌دانم این الواح هنوز در آنجا هست یا نه. چند سال پس از آن واقعه، در جایی که امروز به طور قطع محل خزانه تخت جمشید دانسته می‌شود و در نزدیکی با روی تخت جمشید قرار دارد، ۷۵۰ لوح دیگر یافت شد که بنا به نوشته مصطفوی ۴۸ عدد آن سهم هیئت علمی آمریکایی دانشگاه شیکاگو شد و به آنجا منتقل گردید.

در سال ۱۹۴۶ از طرف دانشگاه شیکاگو، کتابی حاوی تحقیقات پروفیسور کامرون انتشار یافت به نام «الواح خزانه تخت جمشید» Perspolis Treasury Tablets که ترجمه و تفسیر قریب به ۹۰ لوح را در برداشت. پروفیسور کامرون، در این کتاب ضمن مقدمه نسبتاً مفصلی، به تمام جزئیات الواح پرداخته و چگونگی کار روی آنها را شرح داده و پس از آن ترجمه و شرح یکایک الواح را آورده است. ترتیب کار چنین است:

نخست در دو ستون آوانویسی متن و ترجمه

دقیق واژه به واژه را در برابر آن

آورده و برای روشن شدن

بیشتر موضوع واژه‌هایی

چه در marika و چه در martiya خطاب داریوش. به حکم منطق، به «انسان» است نه به شخص و نه به گروه خاص، بلکه او همه کسانی را مورد خطاب قرار داده است که ممکن است روزی این نوشته‌ها را بخوانند. بنابراین جز اینکه در هر دو مورد، آنرا «ای مرد» یا «ای انسان» ترجمه کنیم، چاره‌ای نداریم و این تنها واژه‌ای است که در هر دو کتیبه می‌تواند جایگزین آن دو واژه شود. جالب این است که واژه marika، چنان که گفتیم، جز در این سه بار، مطلقاً به کار نرفته که بتوان به قرینه معنی در آنجا چنین تصویری یا توهمی را موجه دانست. هر دو واژه از ریشه mar (فارسی باستان و اوستا) و به معنی مردن است که در هر دو زبان یکسان و از همین ریشه است واژه‌های مرد و مردم و مرگ و مردن، در فارسی دری.

باری، نظیر این بلا، چنان که گفتیم، پیش از این بر سر واژه māniya آمده بود و کنت آنرا برده خانگی معنی کرده و البته از ریشه: māna که گفتیم در اوستای کهن و متاخر به صورت damāna و nmāna به معنی خانه و جا و مسکن است و در فارسی در واژه خانمان باقی مانده است. حتی در سنسکریت: dāma و در یونانی: domus به همان معنی است. جالب این است که این واژه تنها یکبار در نوشته‌های فارسی باستان به کار رفته و آن هم در نخستین ستون کتیبه بیستون.

برای پایان دادن این مطلب، یک بار دیگر ترجمه این بخش از نوشته بیستون را می‌آوریم تا ببینیم آیا جز معنی برده خانگی استنباط دیگری از آن نمی‌توان کرد؟

ستون اول - بند ۱۴: «گوید داریوش شاه، شاهی را که از خاندان ما برده شده بود، آن را من برپا کردم. من آنرا در جای [خود] استوار کردم. چنان که از پیش [بود] من آنچنان کردم. پرستشگاه‌هایی که گنومات مغ و پیران کرد، آباد کردم. به مردم چراگاه‌ها و رمه‌ها و māniya و خانه‌هایی را که گنومات مغ گرفت، من باز گرداندم. مردم را به جای استوار کردم.»

گمان نمی‌رود بتوان واژه برده را در این متن

به جای māniya جا انداخت. به

نظر من این واژه - با توجه به

ریشه آن هزار بار بیش از

۱- واژه پرستشگاه در متن āyadāna از ریشه yad (اوستا: yaz) به معنی پرستیدن و ستایش کردن آمده، اما به گواهی یونانیان، ایرانیان خود پرستشگاه نداشتند و برای پرستش اهورامزدا به پشته‌ها و بلندی‌ها و کوه‌ها می‌رفتند. از سوی دیگر، به گواهی تاریخ، ایرانیان به دین‌ها و باورهای مردم سرزمین‌های متصرفی خود احترام می‌گذاشتند. احتمال دارد این پرستشگاه‌ها که به دست گنومات ویران شده به دین‌های دیگر تعلق داشته باشد.

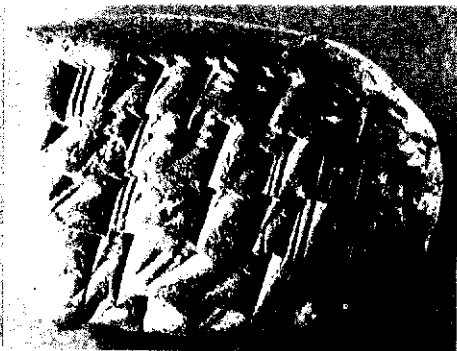
این مبلغ پرداخت می‌شود برای انجام کار در ماه‌های هشتم تا دوازدهم سال سی و دوم [داریوش]. دستمزد این مصری در ماه معادل شش و نیم شکل پرداخت می‌شود. نویسنده لوح هیپی روکا. رسید گرفت از مردوکا.

ج - یادداشتها:

سطر ۷: واژه *se.iš.ki*: این واژه که ممکن است تکرار ریشه *se-ki* باشد و در ارتباط با چوب، ده بار در این متن‌ها به کار رفته است بنابراین ممکن است بتوان آن را [چوب] تراش (چوبکار، منبت کار) معنی کرد. به ویژه آنکه در سه مورد به طور واضح مربوط به ساختن مجسمه است (یعنی: *bat.ti.kur.raš* فارسی باستان: *patikara* = فارسی: پیکر) و یک بار به صورت: *sa.iš.ki* که مربوط است به واژه: *iš.ma.lu* (طلا) و یعنی کنده‌گری روی طلا. بدین جهت ترجمه نسبتاً درست این واژه «کارگر» است. در اینجا امکان دارد رابطه‌ای بین این واژه و واژه *šā.iš.ni* معادل واژه فارسی باستان: *naibam*- اکدی: *babhanu* نباشد. گر چه واژه اکدی بعدی خود بی‌تردید مشتق از *banū* = زیبا است.

سطر ۸-۷: برای *sa.ad.da.bat.tn.iš* فارسی باستان: *satapati* (صدبد). فرمانده یا رئیس یا سرپرست صد نفر - یوزباشی. چنان که: *dasapati* = ده بد - فرمانده ده نفر). مقایسه شود با اوستا: *baévarə patay* (بیوربد). فرمانده ده هزار نفر) نگا: بارتولومه، ص ۹۱۴ (*dasa*) و ص ۷۰۰ (*sata*) و نیز ص ۱۵۵۵.

سطر ۲۱: واژه: *du.man.ra* (جمع: *du.man.pi*) یعنی رسیده است یا رسیده بود. اشکال فعلی آن با اضافه کردن *ma(n)* به نظر می‌رسد بر ادامه فعل دلالت دارد. سطر ۲۲: واژه: *du.me*: در غالب موارد به نظر می‌رسد که با دقت *du.nu* نوشته شده است. اما گونه *du.um.me* پس از سنوآل می‌آید. بدون دلیل مناسب. من این واژه را به عنوان یک اسم مربوط، از ریشه فعلی *du* می‌دانم. همچنین در کتیبه بیستون داریوش ۱۲ و ۱۴ در مقابل واژه فارسی باستان: *adinā* دیده می‌شود به معنی «محرور شد» و *ayasta a* در اول کلمه علامت فعل ماضی است، به معنی «اختصاص داد» اکدی *ekemu* = گرفتن.



را در میان دو کمانک اضافه کرده و سپس به صورت ترجمه آزاد، مطلب و مضمون اصلی لوح را به روشنی داده است. پس از آن یادداشت‌هایی درباره واژه‌ها و برخی مطالب که نیاز به توضیح و تشریح بیشتری داشته و اهل تحقیق را به کار می‌آید، اضافه کرده و به دنبال آن به یکی از مهمترین بخشهای مربوط به الواح پرداخته است و آن توضیح درباره نامهای خاصی است که در الواح آمده. بیشتر این نامها ایرانی است و جز در این متن‌ها در جای دیگر دیده نشده و از این نظر واجد اهمیت زیادی است. در این قسمت، ده‌ها نام تازه ایرانی یافت شده که تاکنون شناخته نبوده است. برخی از این نامها خودبخود بر تاریکی و ابهام تاریخ عقاید ایرانی پرتو می‌افکند. برای مثال، نام خاص: *Mazdayasna* = مزدا پرست، که در اوستا مکرر به کار رفته (بارتولومه، ص ۱۱۶۰) و هر دو جزء واژه یعنی *Yasna, mazda* در نوشته‌های فارسی باستان نیز آمده است. سرانجام به تاریخ صدور دستور پرداخت دستمزد یا تاریخ نوشته شدن لوح می‌رسد. بر این الواح مهری نیز نهاده شده است. آخرین کار کامرون توضیح درباره صاحب مهر است. باری، در ایران تاکنون تنها مطلبی که درباره این الواح نوشته شده، ترجمه‌ای است آزاد از آنها با مختصر توضیحاتی توسط مرحوم مصطفوی و دیگر هیچ اینک برای نمونه ترجمه کامل نوشته و نیز پژوهش‌های او را درباره نخستین لوح به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

الف: ترجمه:

۱- [به] شاکا گزارش می‌دهد ۲- برد کاما می‌گوید: ۳- کارشه و دو شکل ۴ [و] نیم یک شکل ۵ نقره به هر دکاما. نام او ۶- یک مصری چوب ۷- کار [و] سرپرست صد نفر] ۸- [که] کارگر مزدور است ۹- در پارسه و [آنها را] و هوکا مسئول [است] ۱۰- بپردازید. به آنها گوسفند ۱۱- و شراب: معادل [پولی] ۱۲- یک گوسفند در برابر سه شکل ۱۳- یک کوزه [شراب] در برابر یک [عدد] از همان [شکل] ۱۴- ماه‌های ورک زن ۱۵- اثربادی و انامک ۱۶- سامیه، و یحنه ۱۷- در جمع پنج ماه ۱۸- در سال سی و دوم [داریوش] ۱۹- یک مرد در ماه شش شکل ۲۰- و یک نیم ۲۱- از یک شکل دریافت می‌کند. هیپی روکا ۲۲- نوشت، از مردوکا ۲۳- رسید گرفت.

ب: مضمون لوح ۱:

بردکاما به [خزانه دار] شاکا گزارش می‌دهد که مبلغ سه کارشه و دو نیم شکل نقره باید به یک نفر مصری چوبکار و سرپرست صد کارگر به نام هر دکاما که یک کارگر مزدور در پرسپولیس است و مسئول او و هوکاست، پرداخت شود. پرداخت نقدی نیست بلکه با گوسفند و شراب [است]: یک گوسفند سه شکل و یک کوزه شراب یک شکل.

احتمالاً در همین لوح تعداد شبانان بیش از این بوده که به علت از میان رفتن بخشی از لوح به درستی خوانده نشده است و جالب آنکه در میان این شبانان، زن و دختر نیز فراوان وجود داشته است (از این جمع ۱۶۷ نفر زن و دختر هستند نزدیک به ۴۴ درصد)

همچنین باید گفت که تامین علوفه این گوسفندان خود به تشکیلات و سازمان جداگانه‌ای نیاز داشته است. از طرف دیگر، وقتی در برابر مزد بتوان کوزه‌های شراب دریافت کرد، باید انتظار دیدن تاکستانهای وسیع و گسترده در حوالی تخت جمشید را داشت، و نیز باغبانان متعددی که آنها را نگاهداری و حفاظت کنند و سازمان و تشکیلات جداگانه و بسیار مفصلی برای انگور چینی و شراب سازی و دستگاه‌های لازم برای این کار و احیاناً اشخاص متخصص در این کار. همچنین است کشتزارهای جو و دستگاه‌های تهیه آجرو و اجزاء و کارگران و متخصصان اجرا کننده این برنامه. از طرف دیگر، ساختن کوزه‌های سفالین شراب، خود تاسیسات جداگانه‌ای لازم دارد.

برای نقل و انتقال مصالح مورد نیاز کارهای ساختمانی چنین عظیم و نیز برای اجناسی که در برابر کار به کارگران داده می‌شده، نیاز به سازمانی جداگانه بوده که بد نیست نام آن را سازمان ترابری بگذاریم. به هر حال پیش از آنکه به مشاغل اصلی پردازیم بهتر است از الواحی صحبت کنیم که مربوط به حرفه‌های فرعی است:

۱- کشتکار:

در لوح ۱۴، دستور پرداخت دستمزد یک ماه ۴۷۰ نفر صادر شده است. این عده کالا به کار کشاورزی اشتغال داشته‌اند. در این لوح تصریح شده است که کارگران به جای پول همه دستمزد خود را به گوسفند دریافت خواهند کرد. بهای هر گوسفند ۲ شِکِل نقره (هر شِکِل ۸/۳ گرم) تعیین شده است. لازم به یادآوری است که این بهای گوسفند که در نخستین لوح کتاب (مربوط به سال ۲۲ پادشاهی داریوش) آمده تا آخرین لوح کتاب که متعلق است به پادشاهی نواده او اردشیر اول، حدود سی سال، هیچگونه تغییری نکرده است یعنی قیمت‌ها ثابت مانده و به اصطلاح امروز توری در کار نبوده است. آیا می‌توان این را نشانه یک ثبات اقتصادی متسحکم و منطقی به حساب آورد؟ باری. در مورد این لوح می‌توان فرض کرد که کشتکاران خود داوطلبانه به جای پول فقط گوسفند خواسته‌اند تا بتوانند در کنار مزارعی که در آنها کار می‌کرده‌اند به پرورش و تکثیر آنها اقدام نمایند. موید این مطلب این است که در دیگر الواح فقط نیمی از دستمزد به جنس - مثلاً گوسفند - پرداخت شده است نه همه آن، مثل اینکه در لوح ۲۱ نیز از شش نفر کشتکار دیگر یاد شده است. اما در آنجا در برابر تنها نیمی از دستمزد، گوسفند

تعداد غیر عادی و شگفتی آور الواح خزانه،

خود مؤید این است که گروهی کثیر در قسمت ساختمان به کار اشتغال داشته‌اند.

اکنون می‌پردازیم به مطالب مربوط به کارگران. طبیعی است که کارها را می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کرد. مقصود از اصلی، کارهایی است که مستقیماً به ساختمانی یا کارهای تزئینی، مربوط باشد و منظور از کارهای فرعی کارهایی است که در خدمت کار اصلی قرار می‌گیرد. مثلاً شراب سازی یا پرورش گوسفند و تهیه خوراک کارگران و غیره.

پیدا است که بیشترین مشاغل باید مربوط به ساختمان باشد و در الواح چنین نیز هست. اما این نیز مسلم است که کارهای ساختمانی به عظمت تخت جمشید، یک سلسله حرفه‌های فرعی را نیز ایجاب می‌کرده است. مثلاً برای پرداخت دستمزد کارگرانی که در بخشهای مختلف صنفه یا خارج از آن و البته برای آن به کار گرفته شده‌اند، شغل حسابداری از ضروریات است. تعداد غیر عادی و شگفتی آور الواح خزانه، خود مؤید این است که گروهی کثیر در این قسمت به کار اشتغال داشته‌اند. خواهیم دید که بخشی و گاهی تمام دستمزد کارگران به جنس پرداخت می‌شده است. بنابراین، برای نگاهداری و تحویل این اجناس هم باید سازمان جداگانه و بطور قطع انبارهایی موجود باشد و در مورد عاملان و متصدیان تحویل این اجناس به کارگران نیز احتمالاً می‌باید الواحی وجود می‌داشته که ناچار چیزی بوده است که امروزه بدان قبض انبار می‌گویند و تحویل گیرنده جنس نیز باید رسید تحویل گرفتن را داده باشد. البته تاکنون چنین الواحی خوانده نشده است. شاید پس از خواندن سی هزار و اندی لوحه معلوم گردد که در این بایگانی عظیم از آن دست الواح نیز نگهداری می‌شده است. در الواح خوانده شده - که در کتاب کامرون آمده - تنها از سه جنس نام برده شده است ولی در الواح دیگر - که فی‌المثل در کتاب آقای هالوک Hallock آمده - از جنس‌ها و کالاهای دیگر نیز نام برده شده است. اجناسی که در این ۸۵ لوح آمده عبارتست از گوسفند، شراب و ... معلوم است وقتی قرار باشد انبوه کارگرانی که در یک لوح قبض، دستمزد دریافت کرده‌اند نیمی از دستمزدشان را گوسفند تحویل بگیرند، این مسئله به ذهن متبادر می‌شود که بطور حتم و یقین، گله‌های عظیم گوسفند در همان حوالی تخت جمشید نگهداری می‌شده و به گله بانان متعددی هم نیاز بوده است. الواح خوانده شده نیز این مسئله را تایید می‌کند. در یک لوح، تنها دستور پرداخت مزد سیصد و هفتاد شبان صادر شده است. البته

در لوح ۶۱ نیز ۱۲۱ شیان مزد دریافت کرده‌اند (مردان و پسران ۷۲ نفر، زنان و دختران ۵۹ نفر - نسبت زنان و دختران ۴۲٪) حداقل دستمزد دختران نزدیک به ۲ شکل (۱^{۷/۸}) و حداکثر دستمزد مردان نزدیک به ۴ شکل (۳^{۲/۲}) است. این هر دو لوح به سال پادشاهی خشایار شاه مربوط است؛ اولی در ماه اول بهار و دومی در ماه دوم بهار پرداخت شده است. اما چون تعداد کارگران در آنها یکی نیست، معلوم می‌شود که به دو گروه جدا تعلق داشته‌اند. بنابراین، تا اینجا بیش از پانصد نفر، از گله‌های گوسفند، برای تحویل به کارگران نگهداری می‌کرده‌اند. پیداست که وقتی پانصد شیان وجود داشته باشد، می‌توان تخمین زد که تعداد گوسفندان تا چه اندازه بوده است (احتمالاً پنجاه هزار) و چه مقدار علوفه برای تغذیه آنها مورد نیاز بوده، یا چه وسعتی از زمین‌های تخت جمشید اختصاص به ایجاد مرتع برای تهیه خوراک این انبوه عظیم گوسفند داشته است، یا چه انبارهایی برای ذخیره علوفه خشک جهت خوراک زمستانی دام‌ها ایجاد شده بوده است.

۵- نگهدار و نگهبان چارپایان:

نگفته پیدا است که چنین دستگاه عظیمی به انواع و اقسام وسایل حمل و نقل نیازمند است. در الواح خوانده شده به وسیله کامرون، متاسفانه خبری از این دست نیست مگر در چند لوح که در آنها از خرچران یا خوران. یا به اصطلاح قدما خربنده و از آنها که از چارپایان نگهداری می‌کرده‌اند یاد شده است. جالب توجه است که در تمام پنج لوحی که از این گروه سخن به میان آمده. متصدی امر فقط پسران هستند نیز نسبت به وسعت کار و نسبت به انتظار ما بسیار کم است. بیشترین تعداد در لوح ۶۳، پانزده نفر و کمترین تعداد در لوح ۷۲، پنج نفر است، به احتمال زیاد در لوح‌های خوانده نشده می‌توان تعداد بیشتری یافت.

۶- کارکنان خزانه:

در چند لوح از کارکنان خزانه یاد شده (۲۸-۳۹-۴۰-۴۵-۶۷-۷۶) الواح به هیچ وجه معلوم نمی‌کنند که این اشخاص چه کاری انجام می‌داده‌اند. تنها در لوح ۲۸ از آنها به عنوان صنعتگر (ایلامی: mar-ri-ip) یاد شده است. تعداد کارگران الواح بالا بسیار زیاد و بیش از ۲۵۵۰ نفر است. مرکب از مردان و زنان و پسران و دختران. به نظر نمی‌رسد کار اینها به خزانه‌داری مربوط باشد؛ شاید بیشتر کارگران ساختمانی بوده‌اند و احتمالاً به دلیل لوح ۲۸ تعدادی هم صنعتگر. دستمزد این گروه نسبت به گروه‌های دیگر بالاست. اشخاصی که در الواح ۴۰ و ۶۴ ذکر آنها رفته، در تخت جمشید - پارسه - کار نمی‌کرده‌اند بلکه در جایی به نام کامنی (Kämeni) و در خزانه آنجا به کار اشتغال

داده شده است. پیدا است که کشتکاران منحصر به همین تعداد نبوده‌اند و در الواح دیگر قطعاً باز هم یافت خواهند شد. حقوق کارگران این بخش زیاد نیست. حداکثر ۱/۵ شکل و حداقل ۰/۵ شکل در ماه است.

۲- حسابدار:

در چند لوح، از کسانی که به نحوی کار محاسبه - احتمالاً مخارج تخت جمشید - را بر عهده داشته‌اند، سخن رفته است (الواح ۱۶-۲۱-۴۸-۵۶-۵۷) که در دو لوح دستمزد آنها کم و در سه لوح دیگر بسیار بالاست (۳^{۱/۲} و ۵/۵ و ۷/۵) آخرین لوح مربوط به یک نفر است که ۷/۵ شکل نصف دستمزد ماهانه اوست. یعنی این حسابدار در واقع ماهیانه ۱۵ شکل، برابر بهای پنج گوسفند، دریافت می‌کرده است.

۳- شراب گیر و آجو ساز:

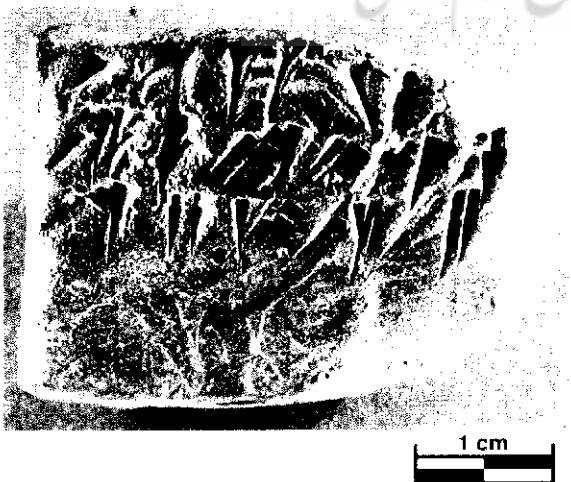
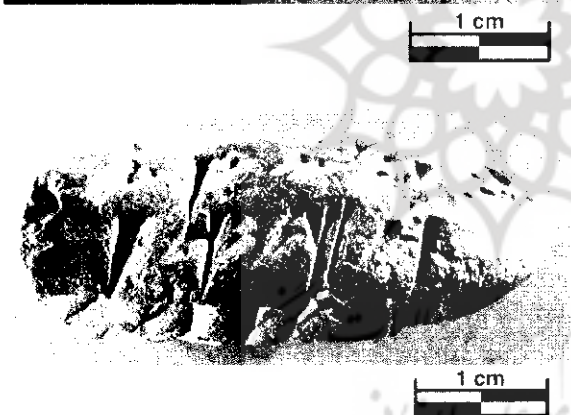
لوح ۳۶ مربوط به دستمزد پنجاه و پنج نفر شراب ساز (۱۲ مرد و ۱۸ پسر - ۱۴ زن و ۱۱ دختر) و لوح‌های ۲۸ و ۴۶ مربوط به آجوسازان است. جالب است که در این هر دو شغل مردان و زنان با هم کار می‌کرده‌اند. کمترین دستمزد متعلق به دخترها (شکل ۲^{۲/۲}) و بیشترین دستمزد متعلق به مردها ۲/۵ شکل بوده است. در میان آجوسازان هم زنان و پسران و دختران بوده‌اند اما دستمزد ایشان کمی بیشتر بوده است. ظاهراً کارشان پر زحمت‌تر بوده است. تعداد آنها در لوح ۴۶، چهل و دو نفر آمده (۲۴ نفر مرد و پسر و ۱۸ نفر زن و دختر) و حداقل دستمزد ۱^{۷/۸} شکل برای دختران و حداکثر ۳^{۱/۲} شکل برای مردان ذکر شده است.

۴- شیان:

در میان این الواح، تنها در دو لوح به این عنوان بر می‌خوریم (الواح ۵۰ و ۶۱) تعداد افراد ذکر شده در لوح ۵۰ بالغ بر ۲۷۰ نفر است. با این احتمال که تعداد بیش از این بوده و به سبب خرابی لوح درست خوانده نشده است. در میان این گروه نیز زن، مرد، پسر و دختر دیده می‌شوند. شمار مردها ۱۲۷ نفر و پسرها ۷۶ نفر است. زنها ۹۱ نفر و دخترها ۷۶ نفرند (نسبت زن و دختر به کل: ۴۵٪)

نظر من این است که سه گروه کارگران بالا: کشتکاران، شراب گیران و آجوسازان و شبانان، گروه‌های خانوادگی یا حتی قبیله‌ای بوده‌اند. این نکته را برابری تقریبی زنان و مردان نشان می‌دهد.

لازم به تذکر است که پسران و دخترانی که در الواح از آنها یاد شده، نوجوانان تا پانزده سال بوده‌اند (پانزده سالگی را می‌توان سن قانونی در ایران باستان شناخت که جای بحث درباره آن اینجا نیست).



داشته‌اند. محل کامنی هنوز مشخص نشده است اما می‌توان احتمال داد که چندان از تخت جمشید دور نبوده است.

۷- مشاغل متفرقه:

برخی از مشاغلی که در این الواح نام آنها به میان آمده، با مسائل مربوط به ساختمان تخت جمشید بیگانه و نامربوط است. مثلاً، در لوح ۴۱ از ماموران مالیات یا گیرندگان خراج سخن رفته است و جالب آنکه یکی از سه نفر مذکور در این لوح زن است. به هیچ وجه نمی‌توان پرداخت دستمزد مامور مالیات را از حسابداری تخت جمشید که همه چیز گواهی می‌دهد که مربوط است به مصارف این ساختمان عظیم توجیه نمود.

مورد شگفت دیگر، پرداخت دستمزد سازندگان اسلحه (زره) است. در لوح ۵۲ دستور پرداخت دستمزد ۵۵ نفر که کارشان اسلحه سازی یا زره سازی بوده داده شده است. گذشته از این، محل کار این عده هم در خود تخت جمشید نبوده، بلکه مکان دیگری بوده که نام آن در لوحه انکوراکا (Hankurraka) آمده است. مسئول کار این گروه اسلحه ساز نیز شخصی بوده است به نام اُتانس Otānes (یک گروه شراب ساز نیز در همین محل و به مسئولیت همین اُتانس یا اتانس دیگر موضوع لوح ۳۶ کار می‌کرده است). مرحوم مصطفوی نام محل را با انگور و نام اُتانس را با آوانس ارمنی مقایسه کرده است!! اُتانس به احتمال نزدیک به یقین hū.tana باید باشد اما محل کار این شخص جایی بوده که در متن ایلامی آن را نارزی Nāresi نوشته‌اند و پرفسور کامرون آنرا همین نیریز کنونی می‌داند و البته دلایل دیگری نیز برای یکی بودن این دو نام اقامه می‌کند (نگاه کنید به کتاب کامرون)، گرچه شباهت این دو نام فوق العاده است اما با توجه به اینکه مسئول کارگران قاعدتاً باید در همان جایی سکنی داشته باشد که کارگزارانش کار می‌کنند، یا حداقل نزدیک به آن و نیز با توجه به اینکه نیریز نه تنها از تخت جمشید بلکه از شیراز کنونی بسیار دور است و با توجه به وسایل حمل و نقل آن زمان، بعید به نظر می‌رسد کاری که در نیریز صورت گرفته، پرداخت دستمزد کارگزارانش را به خزانه داری تخت جمشید حواله داده باشند. حل این معما یک راه بیشتر ندارد. ناری زی مندرج در این لوح، نیریز کنونی نیست، بلکه باید جایی در همان حوالی تخت جمشید باشد. مگر نمی‌شود در این فاصله، دو آبادی همنام موجود باشد؟ پیش از آنکه به کارهای ساختمانی بپردازیم، لازم است به دو نکته مربوط به چند لوحه اشاره کنیم:

نکته نخست مربوط است به دو لوحه بدون تاریخ به شماره‌های ۴ و ۵ در کتاب کامرون که در آن پرداخت پولی به تساوی در میان شبانان انجام شده است. به ترجمه فارسی لوح ۵ توجه کنید: ۹۰۴ کرشه نقره توسط یک

مدیر به شبانان پارامیزا که ساوومیش مسئول آنهاست و در «مارشاکاش» (نام محلی است ناچار در همان حوالی) [کار می‌کنند] داده شده است. داریوش فرمان داد «هر مرد ۸ کرشه». بنابراین تعداد شبانان ۱۱۲ نفر بوده است. واژه‌ای که به شبان برگردانده شده، در متن ایلامی لوح Kam.ba.ti.ia.ip است. کامرون این واژه را دخیل از فارسی باستان در ایلامی و مرکب از دو جزء می‌داند: kam = گله؛ و پسوند patiy بنابراین روی هم معنی گله بان یا شبان دارد (واژه kam در کتاب R.G.Kent دیده نشد). لوح ۴ جالب‌تر است چون پول فراوانی به بعضی افراد صنعتگر داده شده که نام یک‌یک آنها آمده است: ۴ نفر هر یک ۶۰ کرشه، سه نفر هر یک ۵۰ کرشه، دو نفر هر یک ۲۰ کرشه، و بالاخره چهار نفر هر یک ۲۰ کرشه دریافت کرده‌اند که هر کرشه برابر ۱۰ شکل است و ۶۰ کرشه ششصد شکل می‌شود. یعنی بهای ۲۰۰ سر گوسفند. به هیچ وجه نمی‌توان این پرداخت را توجیه کرد. گرچه لوح اخیر معلوم نمی‌کند که دریافت کنندگان در چه مشاغلی بوده‌اند. چنان که دیده می‌شود، در لوح نخست، میزان مزد و زمان کار مشخص نشده است. در هیچ لوحی هم دیده نشده که همه کارگران به یک اندازه دستمزد دریافت کنند. اما در این جا یعنی لوح ۵.۹۰۴ کرشه پرداخت شده و به هر نفر ۸ کرشه یعنی ۸۰ شکل و اگر به گوسفند حساب کنیم هر کدام می‌توانسته‌اند با این پول ۲۶ گوسفند خریداری کنند و قدری هم برای خود نگهدارند. چنین دستمزدی اگر مربوط به یک ماه باشد، بسیار زیاد است، حتی برای یک سال هم با مقایسه با دستمزدهای کارگران دیگر و حتی شبانانی که ذکرشان رفت ماهانه بیش از ۶/۵ شکل می‌شود. به یک اندازه بودن تقسیم پول بین شبانان هم خود مسئله ایست. بنابراین به نظر می‌رسد این پرداخت مربوط به دستمزد نبوده بلکه به مناسبت خاصی، مثلاً به صورت پاداش یا عیدی به کلیه شبانان داده شده است و به میزان مساوی و در هر صورت یک پرداخت اتفاقی و استثنایی بوده است. اگر این لوح تاریخ می‌داشت، می‌توانست خیلی چیزها به ما بگوید. کامرون فقط حدس می‌زند که تاریخ لوح باید پس از سال سی ام پادشاهی داریوش بزرگ باشد.

نکته دوم، مسئله تغذیه کارگران است. در الواحی که خوانده شده به هیچ وجه اشاره‌ای به مسئله غذای روزانه کارگران نیست و یک محقق اهل شوروی به نام «داندامایف» (که پیش از این از او یاد کردیم) در مقاله مفصل خود به نام «تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان» سخت بر این عقیده است که تمامی کارگران از سفره کارفرما تغذیه می‌شده‌اند. بنا به قرائن، این نظر درست است اما اثبات و چگونگی آن با اشکال روبرو می‌شود. واقعیت این است که در صورت صحت چنان مطلبی - غذا دادن به چند هزار کارگر، آن هم در هر روز و هر روز چند نوبت -

مستلزم وجود سازمان و تشکیلات گسترده‌ای است که کمترین اثری از آن در حفاریهای تخت جمشید به دست نیامده است. تازه هیچ جا اجاق یا خاکستری که نشانه وجود آتشی برای پختن غذا باشد یافت نشده است و اگر فرض کنیم که به کارگران غذای گرم داده نمی‌شد و چیزی مثل نان و پنیر خوراک آنها بوده، آن هم با وجود کارهای سنگین ساختمانی، معقول به نظر نمی‌رسد. بنابراین می‌توان فرض کرد که روستائینی که در روستاهای اطراف پارسه (نامی که در این الواح برای تخت جمشید آمده است) زندگی می‌کرده‌اند، مازاد تولیدات غذایی خود را در یک بازار روزانه یا به صورت دستفروشی به کارگران عرضه می‌کرده‌اند و پول آن را دریافت می‌نموده‌اند یا حتی با اجناسی که کارگران می‌گرفته‌اند معاوضه می‌کرده‌اند و بدین طریق مسئله تغذیه کارگران حل می‌شده است. در دوران‌های بعد - دوران اسلام - هم حتی به فروشندگانی که همراه سپاهیان عازم نبرد حرکت می‌کرده و مایحتاج آنها را تهیه می‌نموده‌اند، برمی‌خوریم (که ظاهراً به آنها یاوکیان می‌گفتند)

پیش از آن که به مشاغل تخصصی کارگران برسیم، بد نیست از یک سند جالب و شاید جالب‌ترین لوحه این مجموعه - یعنی لوحه ۱۱ - نذری بکنیم. گویا برای این همه کارگر، یک روحانی هم لازم بوده که مسائل و مشکلات دینی آنان را حل کند و به پرسش‌های آنان در امور مذهب پاسخ دهد. این روحانی قطعاً ایرانی بوده (نام او در لوح نیامده) است. شغل او که در متن raéfwiskara ذکر شده است، ایرانی بودن و همدینی او را با هخامنشیان مزداپرست ثابت می‌کند و چه بسا زرتشتی بوده است.

حقوق ماهیانه این روحانی به قدری کم است که به نظر باورنکردنی می‌آید، ولی لوح صریح است. مبلغ مندرج در این لوح که مربوط به کار هفت ماهه این شخص است، جمعاً ۵^۱ شکل است یعنی او ماهیانه در حدود ۲/۴ شکل حقوق دریافت می‌کرده و برای اینکه میزانی به دست آید باید بگوئیم که این مرد روحانی محترم که شاید زن و بچه هم داشته - هفت ماه تمام به کارگران درس دین داده و مسائل مذهبی‌شان را حل کرده و با حقوق هفت ماهه خود حتی نمی‌توانسته دو سر گوسفند بخرد.

اینک به مشاغل اصلی کارگران ساختمانی می‌پردازیم. البته در بعضی از این لوحه‌ها تخصص کار ذکر شده و در برخی دیگر فقط عنوان کارگر بدون آنکه پیشه و تخصص او مشخص شده باشد (چنین است در الواح ۱۲-۱۵-۱۹-۴۲-۵۲-۶۰-۶۷-۵۶) این گروه بی تخصص احتمالاً کارگران ساده ساختمانی بوده‌اند اما نکته مهم این است که مزد این کارگران، در قیاس با دستمزد کارگرانی که ذکر تخصصشان رفته، تفاوت چندانی ندارد. فهرست کارگران دارای تخصص به شرحی است که در زیر می‌آید:

شمال سوریه تا جنوب غربی ترکیه کنونی ساکن بودند و سابق بر این پادشاهی مستقلی تاسیس کرده بودند دستمزد این گروه نیز نسبتاً بالاست. حداکثر ۳ شکل.

در لوح شماره ۱۵ از کارگران هیتی و مصری و ایونی بدون ذکر تخصص یاد شده است.

در لوح ۲۲ نیز از یک گروه چهار نفری هیتی سخن رفته که گویا بر طبق قراردادی مشغول کار بوده‌اند و بعد معلوم نیست به چه سبب مرخص شده‌اند.

لوح ۲۷ مربوط است به ۷۲ طلاکار از اهالی کاریه. دستمزد اینان خوب و حداکثر $4\frac{1}{2}$ شکل در ماه است.

در لوح ۷۶ یک سرکارگر تزیین کار از شوش آمده است و در لوح ۸۰ کارگران اهل محلی به نام کاپیراب هستند که مشخص نیست کجاست. الواح ۴۲ و ۶۰ مربوط به کارگران مکانی است به نام Ti-ra-is.si.is که آنرا همین شیراز کنونی می‌دانند. گفتنی است که در ۷۵۰ لوحه‌ای که در محل خزانه و نزدیک با روی تخت جمشید پیدا شد. چند بار این نام تکرار شده اما دوبار هم به صورت si.ra.is.si.is آمده که نام اخیر به نام شیراز بسیار نزدیکتر است و بنابراین اسم Tirásis را باید جای دیگر جستجو کرد.

غیر از لوح ۴. در هیچ یک از دیگر الواح نام کارگر حقوق بگیر نیامده است. مگر در یک لوح. یعنی لوح ۵۷. در اینجا از حسابداری به نام نوتیبل Nu.ti.be.ul صحبت می‌شود که به نظر کامرون باید بابلی باشد. او در سال بیستم پادشاهی خشایار شا متصدی امر حسابداری بوده و دستمزد گزافی هم دریافت می‌کرده است: پانزده شکل در ماه. برابر بهای پنج سر گوسفند.

پول دستمزد: چنان که دیدیم، دستمزدها به پول نقره شکل و کرشه پرداخت می‌شده یا به جنس و در الواح مورد بحث و مطالعه ما تنها از سه جنس سخن به میان آمده: گوسفند، شراب و آبجو. قیمت گوسفند و شراب چنان که دیدیم تعیین شده (سه شکل و یک شکل) ولی بهای آبجو تعیین نشده است؛ شاید بهای آن بسیار ناچیز بوده است. وزن پول نقره‌ای که پرداخت می‌شده، یعنی شکل. اکنون معلوم شده است و آن

مدیون کشف یک سنگ وزنه در تخت جمشید است. وزن این سنگ دقیقاً ۹۹۵۰ گرم است (فقط ۵۰ گرم کمتر از ۱۰ کیلو) و روی آن به زبان فارسی باستان و خط میخی ایرانی وزن آن ۱۲۰ کرشه قید شده است. بنابراین یک شکل

(شماره‌هایی که در میان دو کمانک آمده شماره لوح است)

- منبت کار (۲۰) ۲۴ نفر
- سازنده در آهنی (۲۳) ۲۱ نفر
- نقش پرداز روی سنگ (۲۴) و (۲۶) ۴۶ نفر
- پرداخت کننده نقش‌های سنگی (۲۷) ۲۰ نفر
- صنعتگر (۲۸) - (۲۳) ۲۴۵ نفر
- تزیین کار (۳۰) ۶ نفر
- زرگر، طلاکار (۳۷) ۷۲ نفر
- مس کار (۴۹) - (۵۴) ۶۱ نفر
- سنگتراش (۷۳) ۱۵۱ نفر
- درساز (۷۴) ۵۰۱ نفر

ملیت کارگران: نکته پیداست که بیشترین کارگران محلی بوده‌اند و از همان اطراف تخت جمشید به آنجا برای کار می‌رفته‌اند. حتی از شیراز. اما در میان الواح مواردی دیده می‌شود که صراحت دارد که فلان کارگر از آنجا آمده است و هم این خود موید این نکته است که در آنجا که محل سکونت اصلی کارگر ذکر نشده، کارگر محلی است.

در لوح شماره ۱- که در آغاز مقاله آمد. از یک نفر مصری که نجار بوده و شاید منبت کار. و در ضمن سمت «صدبدی» (یعنی رئیس و سرپرست صد نفر کارگر، معادل ترکیب ترکی یوزباشی) هم داشته است. سخن رفته. این لوح در سال ۲۲ پادشاهی داریوش نوشته شده است. مزد این شخص بیگانه، نسبت به سایر کارگران بسیار زیاد است یعنی ماهانه ۶/۵۰ شکل نقره. راجع به پول. پول طلا. پول نقره و اضعاف و اجزاء پول در دوره هخامنشی جداگانه سخن خواهیم گفت. اینجا برای اینکه خواننده تا اندازه‌ای در جریان قرار گیرد، می‌گوئیم که شخص فوق می‌توانسته است به جای پول، گوسفند و شراب تحویل گیرد. هر گوسفند ۳ شکل و هر کوزه شراب یک شکل، بدین طریق او ماهیانه دو گوسفند و یک کوزه شراب داشته است.

کارگرانی که در لوح شماره ۹، حواله دستمزدشان صادر شده نیز مصری یا احتمالاً سوریه‌ای هستند. کار آنها ساختن ستون‌های سنگی کردن کتیبه روی آنها بوده است. حداکثر دستمزد آنها ۳ شکل در ماه بوده است.

در لوح شماره ۱۲ نیز دستور پرداخت دستمزد ماهانه ۳۱۳ نفر کارگر هیتی داده شده است. کامرون آنها را سوریه‌ای می‌داند ولی هیتی‌ها یک قوم هند و اروپایی بوده‌اند که از



= یک دهم کرشه و تقریباً ۸/۳ گرم نقره بوده است. اما محقق روسی سابق الذکر، یعنی آقای داندامایف در همه مقاله که ذکرش گذشت، وزن شکل را ۵/۶ گرم نوشته و متأسفانه معلوم نکرده که آن را از کجا و چگونه به دست آورده است. (ص ۴۱) او در جای دیگر نسبت ارزش طلا و نقره را یک به سیزده و یک سوم (ص ۴۲) دانسته و ارزش هر دریک طلا را برابر بیست شکل یا دو کرشه و وزن آنرا ۸/۴ گرم نوشته است. اگر بخواهیم در مقایسه با امروز وضع دستمزدهای کارگران را بسنجیم، باید بگوئیم هر دریک طلا به پول امروز (هر گرم طلا ۳۹۰۰ تومان) ۳۲۷۶۰ تومان ارزش داشته است. بنابراین ارزش یک شکل نقره ۱۶۲۸ تومان بوده است (طبعاً با قیاس بهای طلا در



۲۵۰۰ سال پیش و نسبت آن با نقره در همان زمان محاسبه شده و گر نه امروز نقره در قیاس با طلا بسیار ارزان تر است) پس اگر کارگری ماهانه ۷/۵ شکل دریافت می کرده، معادل ۱۲۲۸۵ تومان امروز می شده است. از طرف دیگر او می توانسته با سه شکل، یعنی ۴۹۱۴ تومان یک گوسفند بخرد (امروز یک گوسفند متوسط حدود ۴۰۰۰۰ تومان است) و اگر دستمزد این کارگر را با بهای امروزی گوسفند حساب کنیم ۱۰۰۰۰۰ تومان می شود.

با این همه باید گفت روی هم رفته سطح دستمزدها زیاد بالا نبوده مگر اینکه نظر پرفسور کامرون را بپذیریم که مبلغ نوشته شده در لوحه ها تنها نیمی از دستمزد ماهانه کارگران و کارکنان پارسه بوده است نه همه آن که در این صورت می توان گفت وضع کارگران ایرانی در ۲۵ سده پیش از این بسیار خوب بوده است.

در میان الواح کتاب کامرون فقط ۹ لوح به زمان پادشاهی داریوش بزرگ مربوط است که نخستین آنها حقوق دروگر مصری بود که ذکرش رفت. از لوح ۱۰ تا ۷۶ به روزگار پادشاهی خشایارشا فرزند و جانشین داریوش تعلق دارد که نخستین لوح یعنی ۱۰ از دومین سال پادشاهی اوست. در همین لوح است که از دو ماه ششم نام برده می شود و مفهوم آن این است که این سال کبیسه، و ماه کبیسه، ماه ششم بوده است (در مورد گاه شماری هخامنشی و کبیسه ها پس از این سخن خواهیم گفت). در پادشاهی خشایارشا نیز سطح دستمزدها تقریباً به همان میزان دوران داریوش است و این روال تا ماه آثریادی (ماه نهم - آذر) سال ۱۹ خشایارشا ادامه می یابد (لوح ۲۶) اما از این ماه تا ماه گرم پد (ماه چهارم تیرماه) سال بیستم خشایارشا، یعنی برای مدت ۸ ماه ناگهان دستمزد کارگران

جهشی عجیب و شگفتی آور می کند که غیر قابل توجیه است. در این زمینه مقایسه ای می کنیم یک کارگر صنعتگر در همان سال ۱۹ خشایارشا (در ماهورک زن ۸ ماهه - آبان) فقط ۲/۳ شکل دریافت ماهانه داشته (لوح ۲۴) در حالی که در ۳ ماه بعد یعنی (ماه سامیه = ماه ۱۱ = بهمن) همان سال یک کارگر بدون تخصص ۳^{۳/۴} شکل (نزدیک به ۴ برابر ۳/۲۷۵

برابر اولی) دستمزد گرفته است (لوح ۴۲) از کارکنان خزانه پارسه. برخی در این فاصله دستمزد ماهانه ۷/۵ شکل داشته اند (لوح ۳۹) در همین لوح پنج نفر در خزانه کار می کرده اند که هر یک ۶^{۱/۲} شکل مزد ماهانه داشته اند، حتی ۹ پسر بچه یا نوجوان بوده اند که ماهانه ۳^{۱/۸} شکل حقوق می گرفته اند. در لوح ۴۰

که صریحاً مربوط به پرداخت معادل نصف دستمزد ماهانه است و مربوط است به کارکنان خزانه که در محلی به نام کامنی - که پیش از این گفته شد - کار می کرده اند، بالاترین حقوق ۸ شکل و در حقیقت ۱۶ شکل در ماه است. اما پس از هشت ماه ناگهان دستمزدها به حال اول باز می گردد. این هشت ماه از آخرین ماه پائیز آغاز می شود تا نخستین ماه تابستان. سال هم کبیسه نبوده یعنی مدت آن همان ۸ ماه است.

به هر حال به طور مشخص نمی توان دلیل و سبب قانع کننده ای بر این اوج و فرود ناگهانی دستمزدها پیدا کرد. البته برخی تصور کرده اند که در آن سال احتمالاً خشکسالی سختی پیش آمده و قیمت ها به شدت بالا رفته و معیشت کارکنان سخت شده است بنابراین کارفرما، یعنی دولت هخامنشی برای ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه کارگران، که با آن گرانی شدید قدرت خرید خود را از دست داده بودند، دستمزدها را تا اندازه ای که دیدیم بالا برده است و به محض اینکه قحطی از میان رفته و آب رفته به جوی باز آمده، دستمزدها به حالت اولیه بازگشت داده شده است. گرچه این امر در ساختار دقیق دستگاه دولتی که داریوش پی افکنده دور از انتظار نیست، اما به طور مختصر و بدون توجه به جزئیات کار باید بگوئیم که رفع چنین گرفتاری هایی در آغاز فصل تابستان - ماه گرم پد - تیر - به عمل نمی آید، بلکه پس از موسم درو و برداشت خرمن ممکن است مشکلات برطرف گردد. ولی می بینیم که در همان ماه گرم پد دستمزدها تنزل پیدا می کند که هنوز هیچ خرمنی برداشته نشده و حتی محصول میوه کاملاً به دست نیامده. برای مثال، حتی در سرزمین فارس که منطقه ای نسبتاً گرم است، انگور در این ماه فراوان نیست و ما در

داریوش در کتیبه بیستون خدای ایرانیان را چنین معرفی می‌کند: بغ بزرگ است اورمزد. آن که زمین را آفرید. آن که آسمان را آفرید. آن که انسان را آفرید. و برای انسان شادی آفرید. جایی هم می‌گوید: اورمزد و خدایان دیگری که هستند. وقتی اورمزد خدای بزرگ و آفریننده اصلی است، معلوم است خدایان دیگر زیردستان او به شمار می‌روند. نام دو خدا از این خدایان دیگر در کتیبه‌های هخامنشیان آمده. یکی مهر و دیگری ناهید. بر ما کاملاً روشن نیست که هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند یا نه، اما مزدا پرست بوده‌اند و مأخذ موجود درباره آنان به وضوح نشان می‌دهد که با همه علاقه و ارادتی که به اهورامزدا و دین خود داشته‌اند (در کتیبه بیستون، در دو ستون نخست، ۳۲ بار نام اهورامزدا آمده است و داریوش هر کاری کرده، آن را به خواست اورمزد و به یاری او دانسته است) به هیچ وجه مزاحم پیروان دیگر مذاهب نشده‌اند. کران تا کران جهان آن روزگار در ید قدرت آنان بود اما کسی را به زور وادار نمی‌کردند که دین آنان را بپذیرد. وقتی در میان کارگران تخت جمشید مصری، هیتی، کاریه‌ای، ایلامی و یونانی می‌بینیم، نباید انتظار داشته باشیم که همه به یک دین و آئین اعتقاد داشته باشند. مسلماً ادیان متعدد و متفرق داشته‌اند. البته آزاد منشی ایرانی به هیچ وجه اجازه مزاحمتی برای آنان به کسی نداده است. اما در مورد خود ایرانیان وجود آن روحانی و نیز چند نام خاص موید این است که دین مردم و پادشاهشان تفاوتی نداشته است. در لوح شماره ۴ به چنین نام‌هایی

بر می‌خوریم: مزدیسنه Mazdayasna دقیقاً به معنی مزداپرست. یا Baga bigna جزء اول آن Baga = خدا؛ Mi.at.ra.an.ka که جزء اول آن همان مهر است. یا Bagüssa که جزء اول آن Baga است. همچنین Bakagigia که جزء اول آنهم Baga است. اینها همه نشان دهنده دین مزدا پرستی هخامنشی است. □

منبع:

ماهنامه اطلاعات
سیاسی - اقتصادی
شماره ۲۲۶ - ۲۲۵

چند لوح در این فاصله می‌خوانیم که به جای نصف یا دو سوم یا تمام دستمزد گروه‌هایی انبوه فقط شراب داده شده است یا آبجو (۶۲-۶۵-۶۸-۶۹) اگر فرض کنیم شراب و آبجو باقیمانده از سال گذشته باشد دو لوح این فرض را دچار مشکل می‌کند. یکی این که در لوح ۴۶ دستور پرداخت دستمزد ۲۴ مرد و پسر بچه و ۱۸ زن و دختر بچه صادر شده است که در کار تهیه آبجو بوده‌اند آنهم در ماه و یخنه (معادل اسفند) یعنی آخرین ماه زمستان، بنابراین اگر خشکسالی وجود می‌داشت طبیعتاً جویی هم برای تهیه این مشروب در دسترس نمی‌بود. از طرف دیگر، در ماه اول بهار در لوح ۴۹ دستور پرداخت مزد ۲۷۰ شبان گوسفندان صادر شده است. این دو لوح به طور قطع با مسئله خشکسالی منافات دارند. نکته جالب این است که در الواحی که متعلق به این هشت ماه است به جای دستمزد، همچنان گوسفند و شراب و آبجو داده شده است و چون نرخ تازهای بر آنها نهاده نشده معلوم می‌گردد که نرخ دولتی عوض نشده بوده است یعنی گوسفند به بهای سه شکل به کارکنان داده می‌شده. به هر حال فرض خشکسالی درست در نمی‌آید، ولی از طرف دیگر توجیهی نیز بر این کار نمی‌شود کرد. لازم به یادآوری است که آبجو برای اولین بار در همین فاصله در لوح‌ها دیده می‌شود (۵۱) و پیش از آن نبوده است. باری، آیا مراسمی خاص یا اتفاق بخصوصی سبب این کار نشده است؟ پیداست که تا خواننده شدن تمامی الواح اظهار نظر قطعی در بسیاری از موارد ممکن نیست. در پایان

با توجه به اینکه در لوحه ۱۱ به یک روحانی قطعاً ایرانی اشاره شده است. در حد چند کلمه هم راجع به عقاید مذهبی که از این الواح می‌توان دریافت می‌پردازیم و گر چه نقد آراء بعضی از شرق شناسان درباره نظام حاکم در ایران عهد هخامنشی را نیز ضروری می‌دانیم، آن را به فرصتی دیگر و جایی دیگر موکول می‌کنیم.

هخامنشیان دینی داشتند که در آن خدای بزرگ و آفریدگار اهورامزدا نام داشت.

